



توماس پین:

«اکنون که صحنه‌های جنگ پایان یافته، و هر کس به امید زندگی بهتر به خانه‌اش برمی‌گردد، من نیز اجازه می‌خواهم به این مطلب پایان دهم. وقایع آمریکا را از ابتدا تا انتها قدم به قدم با شوق و صمیمیت دنبال کردم و از این پس در هر کشور و سرزمین دیگر باشم، به خاطر سهمی که در این امر مهم (آزادی و استقلال آمریکا) به عهده گرفتم و شرافتمندانه انجام دادم، افتخار خواهم کرد و طبیعت و خدای بزرگ را شاکرم که در من این نیرو را نهاد تا بتوانم به عالم بشریت خدمت کنم.»

ولی آقای توماس پین! افسوس!

افسوس که [در اثر] آزادی و پیشرفتی که شما در بنیان نهادن‌شان در آن سرزمین زحمت کشیدی، امروز قدرتمندان قدرت پرست آن سرزمین را هوای سلطه‌گری بر همه روی زمین و سلب آزادی مردم به سر زده است.

از دست‌نوشته‌های مرحوم محمدتقی جعفری

حقوق جهانی بشر

تحقیق و تطبیق در دو نظام؛
اسلام و غرب

محمد تقی جعفری

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۱
مقدمه یکم:	۱۵
مقدمه دوم:	۱۷
مقدمه سوم:	۱۷
مقدمه چهارم:	۱۸
ریشه اول- اصول اولیه حقوق طبیعی	۱۸
ریشه دوم- ادیان الهی	۱۹
ریشه سوم: گیرندگی و تصریح رشدیافتگان	۲۰
اعلامیه حقوق و تکالیف بشر	۳۴
الف - حقوق	۳۴
ب- تکالیف	۳۶
دو مسأله مهم در اعلامیه جهانی حقوق بشر	۴۳
مسأله یکم: ارزش انسانی اعلامیه و کاربرد آن	۴۳
مسأله دوم: انگیزه اصلی تدوین و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر	۴۶
تفسیر در حوزه ارزش ها، نخستین حق انسان	۵۵
بررسی انگیزه‌های تدوین حقوق بشر	۵۹
انگیزه وضع حقوق جهانی بشر اسلامی	۷۱
اقسام شخصیت در اعلامیه جهانی حقوق بشر اسلامی	۷۷
مشترکات شخصیت‌ها از منظر اسلام	۸۱
ضرورت عامل ماورای طبیعی برای رشد و تکامل واقعی	۸۳
مسأله یکم	۸۳
مسأله دوم	۸۴
بررسی حقوق جهانی بشر در عصر ظهور اسلام	۸۷
موضوعات ارزشی برای تثبیت اعلامیه: تعریف و اثبات	۸۹
۱- انسان	۹۲
۲- حیثیت ذاتی انسان‌ها	۹۳

- ۳- اعضای خانواده بشری..... ۹۵
- ۴- برادری و برابری..... ۹۸
- ۵- روابط دوستانه..... ۱۰۱
- ۶- روح بشریت..... ۱۰۱
- ۷- حقوق یکسان..... ۱۰۲
- ۸- آزادی..... ۱۰۲
- ۹- صلح..... ۱۰۴
- ۱۰- عدالت..... ۱۰۵
- ۱۱- بالاترین آمال بشری..... ۱۰۶
- ۱۲- عقل و وجدان..... ۱۰۷
- ۱۳- حیات..... ۱۰۸
- ۱۴- عقیده..... ۱۰۹
- ۱۵- ایمان ملل متحد..... ۱۰۹
- ۱۱۰- بقا در قرن بیست و یکم**
- بیانیه وانکوور در مورد بقا در قرن بیست و یکم..... ۱۱۳
- الف- بشر در مقابل مسأله بقا..... ۱۱۳
- ب- ریشه‌های مسأله..... ۱۱۴
- ج- دیدگاهی دیگر..... ۱۱۵
- بررسی و نقد بیانیه وانکوور..... ۱۱۷
- آیا راه بشر در زندگی، منحصر به پرستش‌های زر، قدرت و شرف بوده است؟!..... ۱۱۷
- چه باید کرد؟..... ۱۲۰
- ۱۶- احترام جهانی..... ۱۲۳
- ۱۷- حسن تفاهم مشترک..... ۱۲۴
- ۱۸- اعمال و حشیانه..... ۱۲۴
- ۱۹- عصیان..... ۱۲۵
- ۲۰- مجاهدت..... ۱۲۶
- ۲۱- حدّ اکمل رشد..... ۱۲۶
- ۲۲- رعایت صحیح مقتضیات اخلاقی..... ۱۲۸
- عوامل و انگیزه‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام..... ۱۳۱**
- اصول مشترک انگیزه‌های وضع و تدوین حقوق بشر..... ۱۳۵**
- اصول یا حقوق پنج‌گانه بنیادین..... ۱۳۵
- تفاوت و امتیازات اساسی..... ۱۳۶

۱۳۸	امتیاز دینی بودن حقوق بشر اسلام بر حقوق بشر غرب
۱۴۳	چه کسی مکلف به اجرای حقوق جهانی بشر است؟
۱۴۳	الف- مکلفین حقوق بشر غرب
۱۴۴	ب- مکلفین حقوق بشر اسلامی
۱۴۵	حقوق بشر در اسلام و تکلیف ایفا و اجرای آن‌ها
۱۴۹	مشروط بودن بعضی از حقوق و آزادی‌ها با توافق احکام شرع
۱۵۱	مشروط بودن حقوق و آزادی‌ها در اسلام
۱۵۹	نتیجه کنفرانس اسلامی حقوق بشر در اسلام (قاهره)
۱۶۴	تطبیق ماده‌های دو اعلامیه
۱۶۵	اعلامیه جهانی حقوق بشر اسلام
۱۶۵	۱- حق حیات
۱۶۹	۲- حق کرامت
۱۷۱	۳- حق تعلیم و تربیت
۱۷۳	۴- حق آزادی مسئولانه
۱۷۸	۵- اصل مساوات
۱۸۱	اعلامیه حقوق جهانی بشر غرب
۱۹۰	مواد حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب: تطبیق و مقایسه
۱۹۰	ترتیب بحث و تحقیق
۱۹۱	یک اصل اساسی: حیات شایسته و مبانی حقوق بنیادین
۱۹۴	حیات؛ دیدگاه مذهب و احساسات پاک
۱۹۶	حق حیات شایسته با نظر به قواعد و نصوص اسلامی
۲۰۵	پاسخ کلی به اعتراض بر قانون قصاص
۲۰۸	حیات در ارتباط با انسان
۲۰۹	حیات در ارتباط با خدا
۲۱۱	مقایسه و تطبیق حقوق بشر: اسلام و غرب
۲۱۱	حق حیات شایسته
۲۱۳	تفاوت‌های دو نظام حقوقی از دیدگاه اسلام و غرب
۲۲۳	اصل کرامت انسانی
۲۲۳	حق کرامت انسانی
۲۲۴	کرامت ذاتی
۲۲۵	کرامت ارزشی عالی
۲۲۹	برخورداری از حق کرامت در مقابل رعایت آن برای دیگران

۲۳۲	ترتیب درجات در برخورداری از حق کرامت و شرف
۲۳۷	تقواپیشگان
۲۳۹	نگاهی به یک تناقض
۲۴۱	ادامه اصل کرامت انسانی
۲۴۸	دو مسئله مهم
۲۶۰	اصل تعلیم و تربیت
۲۶۹	اصل آزادی مسئولانه
۲۶۹	آزادی، اقسام آن و معنای اختیار
۲۷۰	۱- رهایی
۲۷۰	۲- آزادی
۲۷۱	۳- اختیار
۲۷۱	تفاوت‌های آزادی و اختیار
۲۷۲	حق آزادی و حق اختیار
۲۷۳	حق اختیار
۲۷۳	حق آزادی در اسلام
۲۷۴	۱- آزادی عقیده
۲۷۶	خلاصه‌ای از اعتقادات
۲۸۲	۲- آزادی اندیشه
۲۸۴	۳- آزادی بیان و تبلیغ
۲۸۵	نتایج آزادی نامعقول بیان
۲۸۹	آزادی بیان و تبلیغ از دیدگاه اسلام
۲۹۲	آیا با تکیه به اصل آزادی بیان، می‌توان...؟!؟
۲۹۳	آزادی مطلق یا آزادی معقول در بیان؟
۳۰۰	۴- آزادی رفتار
۳۰۴	۵- آزادی از هر نوع بردگی
۳۰۸	نتیجه آزادی از هر نوع بردگی
۳۱۷	آیا مشروط ساختن آزادی‌ها، منتفی‌کننده آن است؟
۳۳۴	تساوی‌ها و اتحادها
۳۳۴	اصل مساوات
۳۳۶	اتحاد
۳۳۷	تساوی‌های دوازده گانه
۳۳۸	نوع یکم- تساوی در ارتباط با خالق

۳۳۸	نوع دوم- تساوی در حکمت هدف نهایی
۳۳۸	نوع سوم- تساوی در شایستگی دمیده شدن روح الهی
۳۳۹	نوع چهارم- تساوی در کاشته شدن بذره‌های معرفت در درون
۳۳۹	نوع پنجم- تساوی در عامل کمال متن کلی ادیان الهی
۳۴۰	نوع ششم- تساوی در کرامت ذاتی
۳۴۰	نوع هفتم- تساوی در استعداد تحصیل کرامت ارزشی اکتسابی
۳۴۰	نوع هشتم- تساوی در هدف‌گیری‌های کلی
۳۴۰	نوع نهم- تساوی مبدأ در خلقت انسان‌ها
۳۴۱	نوع دهم- تساوی در ماده اصلی خلقت
۳۴۱	نوع یازدهم- تساوی در ماهیت و مختصات همه انسان‌ها
۳۴۲	نوع دوازدهم- تساوی در حقوق
۳۴۲	اتحادهای سه‌گانه
۳۴۲	نوع یکم- اتحاد؛ فوق وحدت‌ها و کثرت‌های طبیعی
۳۴۳	نوع دوم- اتحاد ناشی از جاذبه کرامت ارزشی اکتسابی
۳۴۴	نوع سوم- تشکّل گروهی
۳۵۵	تعلیم و تربیت
۳۵۵	چهار رکن اساسی تعلیم و تربیت در اسلام
۳۵۶	رکن یکم- مبانی تعلیم و تربیت
۳۷۲	موضوعی که تعلیم و تربیت باید اصلاح کند
۳۸۰	رکن دوم- موادّ تعلیم و تربیت
۳۸۱	رکن سوم- تعلیم و تربیت، معلّم و مربّی
۳۸۵	شرایط اساسی معلّم و مربّی از نوع انسان‌ها
۳۸۶	شرط یکم- دارا بودن معلّم و مربّی بر تعلیم و تربیت
۳۸۸	شرط دوم- اخلاص معلّم و مربّی در کار
۳۸۹	شرط سوم- ایمان معلّم و مربّی به کارش
۳۹۰	شرط چهارم- ادامه تکاپو و فعالیت معلّم و مربّی در تکمیل خویشتن
۳۹۱	شرط پنجم- عشق و علاقه معلّم و مربّی به پیشرفت تکاملی تربیت‌پذیر
۳۹۲	شرط ششم- استمداد از خدا
۳۹۵	رکن چهارم- انسان مورد تعلیم و تربیت
۳۹۶	اصل یکم- خصوصیت سالیان زندگی انسان‌های مورد تعلیم و تربیت
۳۹۷	اصل دوم- هر اندازه مواد بااهمیت‌تر، نتیجه بیش‌تر
۳۹۷	اصل سوم- ضرورت تطابق طرز تفکر اولیاء با فعالیت‌های مربیان

۳۹۹	ارزیابی تعلیم و تربیت در صور سه گانه
۴۰۲	اصل چهارم- دقت شدید در جریان انتقال از احساسات به تعقل
۴۰۴	اصل پنجم- ایجاد علاقه شدید برای سؤال و مطالبه دلیل
۴۰۶	اصل ششم- ضرورت انتقال از تشویق و پاداش به حقیقت‌گرایی
۴۰۹	نتیجه جدی تلقی نکردن حقیقت در پذیرش تعلیم و تربیت؛ احساس پوچی
۴۱۰	آزادی و انسان‌های مورد تعلیم و تربیت
۴۱۷	فهرست آیات
۴۱۹	فهرست روایات
۴۲۱	فهرست اعلام
۴۲۵	فهرست مآخذ



پیشگفتار

در میان کلمات باردارِ قاموسِ انسانی - به معنای عام کلمه - دو کلمه از ژرفایی پرفراخنا برخوردارند: حق و تکلیف.

حق را اگر جنبهٔ قدسی بشر بدانیم، راه رسیدن به آن جز تکلیف نیست و تکلیف را اگر قرار گرفتن در مسیر خویشتن تلقی نماییم، منتهای این مسیر جز حق و وصول به حق نیست و حق، همواره از خدا بوده و آن‌گاه به شئونِ کلی بشری سرازیر گشته است. بدین‌گونه می‌نگریم که در آغاز و پایان تکلیف، «حق» ایستاده است؛ چیزی که انسان را از شیر تکلیف باز می‌گیرد و راهرو سرزمین «شدن» و «گشتن» و «گردیدن» می‌نماید.

از همین جا معلوم می‌شود «حق» و «حق»‌ها همان‌گونه که از انسان دورند، به او نزدیکند و همان‌گونه که از او جدا هستند، با ذات و مفهوم و معنای او عجین بوده‌اند و این سرآغازِ ترسیم منشوری به نام «حقوق» و شکل‌گیری رتبه‌ای جدید و والا بوده است. این رتبه، نخستین بار در گهوارهٔ دین پا بر زمین نهاد و در کلام انبیای راستین الهی لب بر سخن گشود، پس آن‌گاه در سرزمین تاریخ ماند، جوانه افراشت و بالید تا به دست دانشورانی رسید که جز در پناه آن نمی‌توانستند مدنیت را بسط دهند و بدین سان همزمان با توسعهٔ ابعاد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بشر، «حقوق بشر» شکل مدوّن به خود گرفت و توابع وابستهٔ آن عیان گردید و لوازم خود را در ذهن، زبان، اندیشه و میراث‌های پایدار و مانا نشان داد.

حقوق بشر در حقیقت، فریاد دیرهنگامی بود که بشر بعد از رنسانس، در پی خودیابی و بازگشت به خویشتن سر می‌داد و بدون این که خود بداند، در صدد برآمده بود به آغوش گمشدهٔ فطرت و دین جویی و اصالت برگردد، ولی هر چند قوانین حقوق بشری، تمام آفاق و اکناف عالم را درنوردید، اما هرگز جنبهٔ دینی خود را باز نیافت! آری، جهان جدید با تمام

متعلقاتِ راست و ناراستِ خود، درست از متنِ همین اندیشه شکل گرفت و فیلسوفان بزرگی چون کانت (Kant)، هگل (Hegel) و ولتر (Voltaire) هر کدام به گونه‌ای به تبیین اندیشه‌های جدیدِ حقوقیِ بشر مدرن در قالبِ قواعد سیاسی و اجتماعی پرداختند و در این میان کانت سهمی عمده داشت و در حقیقت پدر سازمان ملل به‌شمار می‌رفت. سخن کانت این بود: عقلِ عملیِ انسان حکم می‌کند ملت‌ها از حالتِ توخیشِ طبیعیِ خود - که جنگ می‌آفریند - درآیند و برای حفظ صلح، پیمان ببندند؛ هر چند راه به‌وجود آمدن جامعهٔ ملل دشوار است، وظیفهٔ ماست برای نگهداری «صلح پایدار جهانی» کار کنیم.

... این در حالی بود که ممالک شرق، در زیر چکمه‌های استعمار، هر روز بیش از پیش مورد استثمار قرار گرفته و از کمترین حقوق خود محروم می‌شدند. کمترین وجه این محرومیت این بود که ممالک مستعمره، با دارا بودن بر تمدن‌های دیرین چون تمدن هند، بین‌النهرین و مصر، به تنها چیزی که فرصت و رخصتِ اندیشه نمی‌یافتند، «حق» بود و «حقوق» و «حقوق انسانی»، و شگفت این‌که حقوق انسانی از دیرباز در متن فرهنگ و ادیان توحیدی و معنادارِ آن‌ها ملحوظ شده و با خطوطی پررنگ حکاکی شده بود.

با گذشت زمان و تحولاتی که با انگشت تدریج در نقاطِ مختلفِ زمین صورت گرفت، استعمار تن به تسلیم سپرد و با بیداری صاحبان عقل و دین، بازگشت به دین، صدای خود را رساتر کرد. اما کار تطبیق «حقوق بشر» با «حقوق الهی» که بسی ضروری می‌نمود و می‌باید نخستین موضوع ممالک شرقی را تشکیل می‌داد، هرگز در دستور کار قرار نگرفت و منشوری به نام حقوق بشر اسلامی، هیچ‌گاه به صورت رسمی و عملی تدوین نشد! زمان، این مهم را به اندیشمندان توانایی محول کرده بود که از منظری فراتر می‌نگریست و تطوّر چندجانبهٔ غرب و حقارتِ شگفت‌آورِ شرق را در عبارتی کوتاه جابه‌جا می‌کرد و غرب را «غربِ شرق» و شرق را «شرقِ غرب» می‌دانست. در واقع، «فرهنگِ مشترکِ بشری» - که بعدها پیشتازانی چون تاگور هندی نیز به خیل معتقدان آن پیوستند - در حقیقت، خلاصه کردن شرق و غرب در چیزی به نام «بشریت» بود، و قافله‌ای پیوسته دیدن رازی که در رمز انسانیت نهفته بود.

ریشه‌های تأمل و توجه استاد محمدتقی جعفری به حقوق بشر غرب، به دههٔ ۴۰ خورشیدی برمی‌گشت و در جاهایی از تفسیر مبسوط وی به مثنوی جلال‌الدین مولوی، گفتارهایی در این زمینه قابل ملاحظه است که نقدنگری موجود در آن‌ها، حاکی از روحی است که در صدد

بازگشایی راهی بسته و مقفل برآمده است. چند سال بعد، همزمان با اوج گرفتن و داغ شدن مباحث حقوق بشر در بسیاری از کشورهای اسلامی، او تئوری‌های خود را تحت لوای بحثی با عنوان «تطبیق در دو نظام حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب» ارائه کرد که برای نخستین بار، در درون خود - علاوه بر حقوق مرسوم غرب - از حقوق جدیدی به نام «حقوق بشر اسلامی» سخن گفت و دفاع کرد و چون این موضوع پیش از وی سابقه نداشت، آنان که باید بدانند، دریافتند که تدوین این حقوق و استخراج مواد گوناگون آن از بطن متون اسلامی، حاصل تلاش‌های شخصی او بوده است.

شاید آن عده از دریابندگان که حاصل این تحقیق و تتبع را بالحنی غریب و پر استبعاد بیان می‌کردند و بر «بدعت‌گونه» بودن آن پای می‌فشر دند، به این امر توجه نداشتند که گفتارشان در عین رد و نفی و انتقاد، حاوی اعترافی بزرگ بود و آن این‌که: محمدتقی جعفری یک تنه به این کار همت گمارده و حقوق بشر از دیدگاه اسلام را با تلاش‌های دامنه‌دار خود، تدوین و تنظیم نموده است. او چنان در مواد و عناصر آن از لحاظ حقوقی دقت به کار برد که با اطمینان از استحکام آن مواد، در محافل رسمی ملی و بین‌المللی - بدون آن‌که از مدون سخنی به میان بیاورد - قوت حقوق بشر اسلامی را به رخ جهانیان کشید و اکنون در دهه آخر عمر (۱۳۶۹ خورشیدی) با تدوین متنی آکادمیک، در صدد محاجه با حقوق‌شناسان برآمده بود؛ و این سرگذشت کوتاه و ناگفته مانده کتابی است که هم‌اکنون ویرایش جدید آن در پیش دید خوانندگان این اثر و پژوهشگران و الا اندیش قرار دارد.

زبان این کتاب، به لحاظ فنی بودن بحث، نسبتاً سنگین بود. همین امر سبب شده بود مباحث آن، به نوعی پیچیده و غیر قابل فهم جلوه کند. خوشحالیم بگوئیم در چاپ مجدد این اثر، مشکل مزبور رفع شده و بیش از ده‌ها افتادگی و غلط چاپی کوچک و بزرگ - که از عدم توجه تأمل برانگیز ناشر پیشین نشأت گرفته و در جان‌واره کتاب راه یافته بود - تا حد امکان تصحیح شده است.

به صورت خلاصه، این اثر، پرچمدار گفتمانی است که آغازگر آن، محمدتقی جعفری است؛ کسی که بر پایه مستندات خدشه‌ناپذیر عقلی و برهانی، به صحت و استواری انگاره خویش پای می‌فشر د و در عین حال، بدون کم‌ترین تعصب و ورزی، پرونده بحث را هم‌چنان باز می‌داند.

اعضای کنفرانس اسلامی، پس از سال‌ها تحقیق برای تدوین سندی به عنوان اعلامیه جهانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام، در سال ۱۴۰۷ هجری مطابق ۱۹۸۶ میلادی، متنی را آماده نموده، در سال ۱۴۱۰ هجری مطابق ۱۹۸۹ میلادی در کنفرانس تهران ارائه نمودند. این جانب، متن اعلامیه را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده، تذکراتی - در حدود بیست و پنج مورد - دادم که اکثر آنها در متن اعلامیه مطرح گردید. این کنفرانس و تحقیقات مربوط به آن، سبب شد مباحثی را که از حدود پانزده سال پیش درباره اعلامیه حقوق بشر از دو دیدگاه اسلام و غرب طرح کرده بودم، مجدداً مورد بررسی و تحقیق قرار داده و سپس نتیجه آنها را همراه با مباحث این کتاب - که تدوین و تحقیق آن حدود چهار سال به طول انجامید - به صورت مجموعه‌ای درآورم که در این تاریخ (۱۳۷۰ ه. ش) منتشر می‌شود.



حمد و ثنای بی‌پایان مر خدای راست که انسان‌ها را با دو نیروی با
اهمیت عقل و وجدان بیافرید و آنان را به شرف معرفت و احساس
تکلیف و شناخت حق و احترام و پذیرش آن دو در عرصه تکاپو
برای حیات تکاملی، تکریم و تمجید فرمود.
درود بیکران بر همه پیشوایان الهی که حرکت بر مبنای «حق» و
«تکلیف» را برای آدمیان تفسیر و قابل درک ساخته و آن‌ها را به
حرکت در مسیر حیات هدفدار توجیه نمودند.

پیش از ورود به مباحث اصلی کتاب، به طور مختصر چهار مقدمه را متذکر می‌شویم:

مقدمه یکم:

این نظر که: همه افراد بشر با داشتن اختلافات گوناگون در ابعاد جسمانی، روانی،
فعالیت‌های مغزی و همچنین داشتن استعدادها و محیط‌های طبیعی و فرهنگی مختلف،
ریشه‌هایی فراوان برای تساوی و هماهنگی و اتحادهای قابل توجه دارند، دارای تاریخی
بس طولانی است. این نظریه مهم، به نوبه خود از پذیرش صاحب‌نظران ژرف‌نگر و مصلحان
راستین جوامع شرق و غرب و نیز گذشته و حال برخوردار می‌باشد. کسانی که بررسی و تتبع
برای رسیدن به واقعیت این نظر برای آن‌ها کاری دشوار است، می‌توانند از عناصر ادبی
فرهنگ‌های گوناگون اقوام و ملل - که به آسانی در کتابخانه‌های بزرگ وجود دارد - بهره برده
و نظریه مزبور را استنباط و استخراج نمایند. در این جا به عنوان نمونه مطلبی را نقل می‌کنیم
که به عنوان یکی از صدها جمله‌ای که تساوی، هماهنگی و اتحادهای انسان‌ها را در اصول
کلی اثبات می‌نماید، قابل اهمیت است:

اندیشه‌های لطیف فلسفی و باورداشت‌های متعالی مذهبی، پا به پای خرافه‌گرایی و
گمان‌های ساده‌لوحانه و کودک‌پسندانه، عموماً در افسانه‌ها منعکس‌اند. اسطوره‌ها، همانند

کان‌های زغال سنگ، انبوهی از زغال و رگه‌های الماس را، با هم و در هم دارند. از این رو، تا اسطوره‌کاوی، بنیاد افسانه‌ها را از شکل قصه‌گونه آن‌ها به واحدهای اولیه فکری به نخستین یاخته‌های تشکیل‌دهنده عقیدتی آن‌ها باز پس نکاود، ما هرگز به گوهرهای مکنون و پایدار لطایف اندیشه بشری در بطن اسطوره‌ها پی نخواهیم برد. در حقیقت، صرف‌نظر از جنبه تفریحی و لالایی‌گویانه افسانه‌ها، آنچه مطالعه در اسطوره‌ها را برای پژوهندگان رشد فکر فلسفی، برای تجلّی جویان و جدان عام بشری، برای مردم‌شناسان، برای جامعه‌شناسان، برای کارشناسان تطبیقی ادیان، برای آرمان‌شناسان و دیگر اندیشمندان علوم انسانی و ادبیات عامیانه، اجتناب‌ناپذیر می‌سازد، انعکاس وجود همین دیرین‌ترین ذخایر فکری و ناآگاه اقوام مختلف در اسطوره‌هاست.^۱

اگر در این متن به عبارت «وجدان عام بشری» دقت نماییم، به این نتیجه خواهیم رسید که یک عامل بسیار اساسی، و یا یک استعداد پایدار می‌تواند همه انسان‌ها را با یکدیگر هماهنگ کرده و آن‌ها را با تساوی داشتن در صدها نیرو و فعالیت و پدیده مشترک، در یک نظام حقوقی جهانی متحد سازد. به عبارت دیگر، اگر ما بتوانیم انسان‌ها را به حسب «وجدان»، «عقل عملی» و «فطرت»، مورد درک و دریافت قرار بدهیم، بی‌تردید خواهیم دید «اندیشه‌های لطیف فلسفی و باورداشت‌های متعالی مذهبی»، و به عبارت کلی‌تر، رگه‌های الماس پایدار میان انبوه زغال سنگ‌های باستانی و «گوهرهای مکنون و پایدار لطایف اندیشه بشری»، درست همان حقایقی هستند که امروزه نیز با همان واقعیت‌داری و تازگی و مورد نیاز بودن، به عنوان عالی‌ترین مبانی هماهنگی و اتحادهای بشری قابل پژوهش و تحقیق قرار می‌گیرند. از طرف دیگر، اگر بخواهیم انسان‌ها را با اندیشه‌های خودمحور و خودکامگی‌هایی که داشته، دارند و خواهند داشت، در نظر بگیریم، خواهیم دید نه دیروز نه امروز و نه فردا، هیچ هماهنگی و اتحادی میان انسان‌ها قابل تصور نیست، زیرا اولین کار ویران‌گر اندیشه‌های خودمحور و خودکامانه، تلقین یک اصل تباه‌کننده است: «من هدف و دیگران وسیله»! همین اصل باعث از بین رفتن وجدان، عقل عملی و بالاتر از همه، «فطرت» پاک انسانی شده و این نتیجه حاصل شده است: امکان ندارد دو انسان پیدا شوند که با کمال آزادی و از صمیم قلب و با نظر به واقعیت آن‌دو، «آن‌چنان‌که هستند»، از هماهنگی و اتحاد برخوردار باشند.

۱- آفریقا، افسانه‌های آفرینش، یولی بایر، ترجمه ژ.ا. صدیقی / ۱۷۷ و ۱۷۸.

مقدمه دوم:

بر خلاف این تصور که: با تصویب هر دو اعلامیه جهانی حقوق بشر (حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و حقوق جهانی بشر از دیدگاه غرب)، از طرف صاحب نظران هر دو نظام حقوقی، بحث و تحقیق و انتقاد درباره این دو نظام حقوقی نیز به پایان رسیده و نباید کاری درباره آنها انجام داد، با کمال صراحت و اخلاص باید بگوییم: اکنون باید کارهای اساسی و همه جانبه‌ای در خصوص هر دو نظام حقوقی شروع شود و نخستین شرط به ثمر رسیدن این کار بسیار اساسی - که حتی ممکن است سال‌ها به طول بیانجامد - حقیقت‌طلبی و درک اهمیت تعیین حقوق و تکالیف و آزادی‌ها برای جوامع انسانی است. اما شکی نیست که این امر، از عهده هر کسی بر نمی‌آید و نیازمند انسان‌شناسان صاحب نظر و ورزیده علوم انسانی است؛ رشدیافتگانی که همه جوانب و ابعاد انسانی را بشناسند و تمامی اصول، فروع، شهوات و خواسته‌های او را درک کنند؛ کسانی که سعادت جامعه به آنان مربوط باشد، ولی سعادت آنان نیازی به درک و پذیرش جامعه درباره آنان نداشته باشد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، با وجود این شرایط، جرأت بی محاسبه‌ای می‌خواهد تا انسان‌های معمولی ادعا کنند: ما می‌توانیم انسان را از همه جهات در هر دو قلمرو «آن چنان که هستند» و «آن چنان که باید باشند» - حتی در یک دوره و یک جامعه - بشناسیم و برای او واقعی‌ترین حق‌ها و آزادی‌ها و تکالیف‌ها را مقرر کنیم. بر این اساس، تمام کوشش و تلاش ما بدون ادعای «این است و جز این نیست» باید مصروف به دست آوردن حداکثر معلومات در هر دو قلمرو «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید باشد» گردد، که فائدتاً امکان‌پذیر است. پس از آن، نوبت به تحقیق لازم و کافی درباره بایستگی‌ها و شایستگی‌های مشترک انسان‌ها و آنچه که در آنها تفاوت دارند، می‌رسد و آن‌گاه است که می‌توانیم نسبت به تهیه اعلامیه‌ای درباره حق‌ها، آزادی‌ها و تکالیف آنها اقدام کنیم.

مقدمه سوم:

مثال واضحی داریم که برای توضیح وضع بشر در مقابل قوانین، بارها از آن استفاده کرده‌ایم. آن مثال چنین است: فرض کنیم برای ساختن باشکوه‌ترین و باعظمت‌ترین کاخ مجلل که نظیری در تاریخ نداشته باشد، متخصص‌ترین مهندس‌ها و آرشیکت‌ها را جمع کنیم و از آنها برای ساختن کاخ مزبور نقشه‌ای بخواهیم و آنان نیز خواسته ما را اجابت کرده

و عالی‌ترین نقشه را آماده کنند. آن‌گاه مطابق دستورهای آن متخصصان، بهترین و محکم‌ترین مصالح را تهیه کنیم و هنگامی که متخصصان بگویند همه چیز آماده و تکمیل شده، حال مکانی را که کاخ باید ساخته شود، به ما نشان بدهید تا نقشه را پیاده کنیم، متخصصان را سوار خودر و کنیم و به دامنه یک کوه آتشفشان برده، به آنان بگوییم: ساختمان باید در قلّه همین کوه آتشفشان ساخته شود؛ خصوصاً که دود و گاز و دیگر علائم آتشفشانی نیز در حدّ تهدید هستند!! در یک چنین معادله‌ای گمان نمی‌رود متخصصان سخنی جز این داشته باشند: «آیا در این جا آمبولانس بیمارستان روانی هم پیدا می‌شود؟» اکنون می‌توانید این مثال را به کاخ‌های مجللِ حقوقیِ امروز ما تشبیه کنید که آشکارا بر فراز قلّه‌های آتشفشانِ درونِ هوئیِ پرستان و خودکامگان و قدرت‌طلبان سلطه‌جو - که متأسفانه اکثریت مردم انسان‌نما را تشکیل می‌دهند - بنا شده است. به همین جهت است که با کمال صراحت می‌گوییم: تا یک تعلیم و تربیت صحیح بر مبنای اصول عالی انسانی، آتشفشانی‌های درونِ مردمانِ خودمحور و سودپرست و لذت‌گرا را خاموش نسازد و وجود آن‌ها را به زمین‌های قابل کشتِ اصولِ حقوقِ انسان‌ساز مبدّل نکند، محال است این قبیل نظام‌های حقوقی - و حتی عالی‌تر از آن‌ها - از عهده وارد کردن جوامع بشری به عرصه «حیات معقول» برآیند؛ خصوصاً با تبعیض‌های اسف‌انگیزی که در اجرای این حقوق‌ها دیده می‌شود.

مقدمه چهارم:

مقدمه چهارم به بازکاوی ریشه‌های اصلی حقوق جهانی بشر به‌طور عام اختصاص دارد. به‌طور کلی، حقوق بشر دارای سه ریشه می‌باشد:

ریشه اول - اصول اولیه حقوق طبیعی

به احتمال زیاد، از آن هنگام که بشر به مختصات حیاتی و روانی مشترک در میان افراد هم‌نوع خود علم پیدا کرد و ضرورت زندگی اجتماعی را به خوبی درک نمود، به اصول اولیه حقوق طبیعی خود (حقوق فطری) به معنای حقیقی پی برد. ملاک اصول اولیه حقوق طبیعی عبارت است از: «صیانت و تنظیم حیات انسانی» در دو بُعد اساسی زیر:

بُعد یکم - حیات طبیعی محض.

بُعد دوم - حیات مطلوب (حیات معقول).

نخستین اصلی که حیات طبیعی انسان‌ها به عنوان حق طبیعی واجد آن می‌باشد، حق حیات

است که همهٔ ادیان الهی و حقوق و قوانین بشری، به صورت کامل آن را به رسمیت شناخته‌اند.

اما حیات مطلوب از سلسلهٔ حقوق طبیعی، دارای چهار اصل اساسی است که عبارتند از: حق کرامت، حق تعلیم و تربیت، حق آزادی مسئولانه، حق مساوات در مقابل قوانین.

ریشهٔ دوم- ادیان الهی

از آن رو که مبنای ادیان الهی، رساندن نفوس انسانی به رشد و کمال در زمینهٔ فطرت پاک اوست، بنابراین، خداوند سبحان اصول اولیهٔ حقوق فطری را به وسیلهٔ ادیان و ارسال رُسل به مردم ابلاغ کرده است. قوم اصلی حضرت موسی علیه السلام که پیر و حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشند، بر این عقیده‌اند:

موسی علیه السلام در شریعت خود، آن قانون ازلی و ابدی را می‌بیند که جهان هستی به وسیلهٔ آن حرکت می‌کند. شریعت موسی علیه السلام قانون طبیعی است.^۱

همان‌گونه که در مباحث بعدی خواهیم دید، اصول پنج‌گانهٔ حقوق طبیعی انسان (حق حیات، حق کرامت، حق تعلیم و تربیت، حق آزادی مسئولانه و حق مساوات)، جملگی به اصیل‌ترین منابع اسلامی مستندند که جامع همهٔ ادیان الهی است و این استناد، در همین کتاب با کمال وضوح اثبات خواهد شد.

آن چه از دیدگاه ادیان عامل رشد و کمال انسان‌هاست، عبارت است از: پذیرش و عمل به اصول حقوق طبیعی و دیگر قوانین صالحه برای حیات معقول بشری، با انگیزگی وجدان آزاد و کمال‌جویی انسانی، نه اجبار. به همین جهت است که می‌بینیم عمل به اصول حقوق

۱- الأراء الدینیة والفلسفیه، فیلون الاسکندری، امیل بریه، ترجمهٔ محمد یوسف موسی و عبدالحلیم نجار / ۲۹. باید در نظر داشته باشیم که در این مباحث، منظور از حقوق طبیعی و حقوق فطری یکی است، زیرا معنای فطرت در این مورد، همان خلقت اصلی انسانی و استعدادها و خواسته‌های مربوط به آنهاست، بنابراین مغایرتی بین این دو اصطلاح نیست. و از این جاست که می‌گوییم: حقوق طبیعی دارای بُعد الهی است، و این که کنت مینو می‌گوید: «در انگلستان شاه و رعایا به سال ۱۶۴۲ از صحنه خارج گردیدند و رقابت و کشمکش طولانی رخ داد که تا سال ۱۶۶۸ پایان نگرفت. در آن هنگام جیمز دوم (پسر چارلز اول که در سال ۱۶۴۹ اعدام شده بود) به فرانسه گریخت، اما هنوز دم از حق الهی می‌زد و در همان سال - تا جایی که به انگلستان مربوط می‌گردید - روشن شد که حقوق طبیعی، حقوق الهی را شکست داده است!» می‌توان گفت منظور مینو از «حق الهی»، همان حقی بود که پادشاهان و سلطه‌گران روزگاران گذشته دربارهٔ سلطنت و قدرت و سلطهٔ خویشان ادعا می‌کردند، نه حقوق الهی به معنای حقیقی که در حقوق طبیعی و فطری تجلی می‌کند. [حقوق بشر- تاریخ اندیشهٔ حقوق بشر / ۲۷].

طبیعی و دیگر قوانین صالحه مستند به وجدان آزاد و کمال جو، فراگیرنده عموم بشریت نبوده، همواره اقلیت‌هایی کم ولی پاک، وارسته و دارای صفات عالیه بوده‌اند که به عمل مزبور موفق شده‌اند، با این حال، چشمه اصول حقوق طبیعی هرگز در زندگی اقوام و ملل به کلی خشکیده است. اصول طرح شده با کمال صراحت - چنان‌که در مطالب بعدی خواهیم دید - به عنوان اصول ثابت در اسلام قابل مشاهده است که علاوه بر این که منابع اولیه اسلام با کمال صراحت آن‌ها را بازگو می‌کند، متفکران اسلامی نیز آن‌ها را پذیرفته و مورد تصریح قرار داده‌اند. برای نمونه، این عبارت **خواجه نصیر طوسی** شایان دقت است:

و باید دانست که مبادی مصالح اعمال و محاسن افعال نوع بشر که مقتضی نظام امور و احوال ایشان بود، در اصل یا طبع باشد یا وضع، اما آن چه مبدأ آن طبع بود، آن است که تفصیل آن مقتضای عقول اهل بصارت و تجارب ارباب کیاست بود و به اختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار، مختلف و متبدل نشود و آن، اقسام حکمت عملی است که یاد کرده آمد.^۱

ریشه سوم: گیرندگی و تصریح رشدیافتگان

بدیهی است ایده و آرمان اصلاح ارتباطات انسان‌ها با هم‌نوعان خود - چه به مجرد درک علت و انگیزه شایستگی و بایستگی تنظیم یک رشته مواد حقوقی برای کل جامعه بشری باشد و چه به اضافه درک علت و انگیزه مزبور، اقدام عملی برای بیان مواد حقوق جهانی برای بشر - در مغز انسان‌های رشدیافته همواره وجود داشته است. متفکران راستین، از دیرباز ضرورت و ارزش حیاتی «عدل» و «آزادی» و «صلح و صفای» انسان‌ها را در هر جا و از هر نژاد و دارای هرگونه مختصات دریافته‌اند. روی همین درک و اقدام‌های متفرقه بوده که جملاقی رسا و سازنده و موادی متفرقه به عنوان «اخلاق» یا «حقوق» یا «عناصر فرهنگی» در میان اقوام و ملل قابل مشاهده است. به این معنی که از قدیم‌ترین دوران تا کنون، در جوامعی که تا حدودی از تمدن برخوردار بوده‌اند، چهره جهانی انسان و اشتراک افراد و اصناف او به طور عموم در لذایذ و آلام و خواسته‌ها و علل اصلی حقوق طبیعی در اشکال گوناگون اخلاقی، حقوقی و فرهنگی آشکار شده و موجب به وجود آمدن جملات ادبی در فرهنگ‌ها و اصول اخلاقی و مواد حقوقی در جوامع انسانی گشته است. به عنوان مثال، در فرهنگ عقاید آفریقای باستانی، عباراتی دیده می‌شود که از میان آن‌ها مطالب زیر را می‌توان مورد

۱- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی / ۴۰ و ۴۱.

توجه قرار داد:

۱- در اسطوره مالوزی، انسان‌های نخستین هنگامی که به شکار جانوران می‌پردازند، مورد سرزنش خدا قرار می‌گیرند و نیامبه خدا خطاب به آنان می‌گوید: «تو ای انسان، برای زندگی راهی را انتخاب کرده‌ای که بسیار زشت است، این جانوران را برای چه می‌کشی؟ اینان (همه جانداران) برادران تو هستند. آنان را مخور، زیرا شما همگی فرزندان من هستید.» (اسطوره ۳۲)^۱

۲- در اسطوره‌ای از مردم یوروبا، معلولان و ناقص‌الخلقه‌ها مانند نابینایان، گوزپشت‌ها، کرها، لال‌ها و افلیج‌ها، مقدس و درخور ستایش و احترام شمرده شده‌اند، زیرا همه مخلوق و فرزندان یک خداوندند. (اسطوره‌های شماره ۶۴ و ۶۵)^۲

۳- در اسطوره کونو، تأکید شده است: نژادهای سفید و سیاه همه برادران یکدیگرند و همه از یک پدر و مادر. (اسطوره شماره ۲۶)^۳

این درک و دریافت که در چهره جهانی بشر می‌درخشد و در جوامع انسانی با آشکال گوناگون ادامه می‌یابد، هم‌چنان‌که گفتیم در اغلب فرهنگ‌ها و اصول اخلاقی و مواد حقوقی، هرچند به صورت متفرقه، ولی همواره دارای بروز است.

فلاسفه مکتب کلبی که آنتیستین (Antisthenes) و دیوژن (Diogenes) بنیانگذاران آن بوده‌اند، معتقدند:

به جهت تمایل بر رذالت‌ها و هوی و هوس‌ها و حرص شدید بر زندگی دنیوی است که مردم مضطر شده‌اند برای خود قوانین مدنی وضع کنند و آن را بر قوانین طبیعی اضافه نمایند.^۴

باری، اصول حقوق طبیعی که همه افراد بشر باید از آن‌ها برخوردار شوند، در مغزهای متفکری که بهره‌ای از انسان‌شناسی دارند و هم‌چنین در میان علل و لابلای حقوق و قوانینی که بشر در طول تاریخ برای خود وضع نموده، مانند آبی که در ریشه و تنه و شاخ و برگ‌های درختان نفوذ کند، جاری است.

۱- آفریقا، افسانه‌های آفرینش، یولی بایر / ۲۹۹. ۲- همان.

۳- همان.

۴- الآراء الدینیة و الفلسفة، فیلون الاسکندری، امیل بریه / ۳۳.

جملات زیر را دقیقاً مورد توجه قرار دهیم:

شواهدی موجود است که نشان می‌دهد در میان آتنی‌های، قرن پنجم قبل از میلاد، این بحث مهم درباره طبیعت در مقابل کنوانسیون خیلی شایع بوده و گاهی طرق افراط را می‌پیموده، و غالباً به نام طرفداری از وجود یک قانون ارجح و اعلی، منتج به تمایل به شورش و طغیان بر ضد کنوانسیون‌ها و قوانین موجود جامعه می‌شد.

از تحریرات کلاسیک در این باب در ادبیات یونان، کتاب **سوفوکلس** (Sophocles) موسوم به **آنتیگون** (Antigone) است و احتمال دارد در تاریخ بشریت این اولین مرتبه باشد که یک ادیب منازعه بین وظیفه آدمی را نسبت به قوانین با وظیفه انسان نسبت به قوانین الهی، مورد بحث قرار داده باشد. در این کتاب، هنگامی که آنتیگون - که زنی بوده است که قانون را شکسته و بر خلاف معمول مراسم معمولی را در مرگ برادر خود انجام داده و از این رو جریمه پولی شده - در جواب **کرفون** (Kreon) به زبان شعر چنین می‌گوید: آری، چون این قوانین ناشی از **زئوس** (Zeus) رب‌النوع نیست و نه از آن کس که با خداوندان بر تخت خدایی نشسته و قوانین موضوعه انسان را عدالت وضع نکرده و من خیال نمی‌کنم که تو انسان فانی بتوانی قوانین غیر مکتوب و لایتغیر آسمانی را با یک نفس ملغی کنی و نادیده انگاری. این قوانین آسمانی، امروز و دیروز به وجود نیامده‌اند. آن‌ها هرگز نمی‌میرند و احدی نمی‌داند چه هنگامی به وجود آمده‌اند.

این فکر و ایده - یعنی شناسایی طبیعت با قانون الهی و آسمانی و مقایسه کنوانسیون با حق و حقیقت - از آن پس فرمولی شد برای انتقاد از تمام بدی‌ها و سوء استعمالات در جوامع بشری، و این شیوه زمینه‌ای گردید که بعدها مکرر در سیر تاریخ افکار سیاسیون، مسأله حقوق طبیعی در بحث و استدلال به میان آمد و حقوق طبیعی مأخذی شد برای سنجش افکار و تعیین ارزش عقاید و معمولات و رسوم جامعه‌های بشری. اتفاقاً نظیر همین استعمال حقوق طبیعی و استدلال بدان، در نگارش‌های **اُریپید** (Euripides) نیز دیده می‌شود، آن‌جا که وی منکر ارزش و صحت تشخیصات و عقاید اجتماعی بر اساس نژاد و خانواده می‌شود و حتی در باب غلامان که در جامعه یونانی وجود ایشان لازم و عادی شمرده می‌شد، چنین گوید: تنها یک چیز است که برای غلامان شرم‌آور است، و آن نام و کلمه غلامی است که بدان‌ها داده، و گرنه در هیچ حال و هیچ‌گاه، یک غلام بدتر از یک مرد آزاد نیست، بنابراین وی صاحب یک روح بلند و آزاده است. در جای دیگر گوید: مرد شریف کسی است که نزد طبیعت شریف باشد.

جامعه آتن قرن پنجم، کاملاً به نقاط ضعف جامعه خود آگاه بوده و از این رو تن به انتقاد داده و بر ضد معایب کنوانسیون یا قوانین موضوعه، متوسل به حقوق و عدالت طبیعی

شده است.^۱

[و به طور کلی،] یونانیان قرن پنجم قبل از میلاد می‌گفتند که حقوق طبیعت جاودانی است و لایتغیر، در حالی که اوضاع و احوال انسان متغیر است و چنانچه بتوانیم این قانون ثابت و لایتغیر را کشف کنیم و حیات آدمی را با آن وفق دهیم، زندگی بشر تا درجه‌ای منطقی و عقلانی خواهد شد و شرور و فسادها تقلیل خواهد یافت و مرتبه کمال انسانی آن است که تابع قانون ثابت طبیعت شود. هدف این فلسفه را می‌توان در جمله زیر خلاصه نمود: جستجوی ثبات در میان تغییر، و وحدت در میان تنوع.

پس از ظهور این فلسفه، اشکالی که پیدا شد و سؤالی که به میان آمد، آن بود که این ثابت و لایتغیر در حیات آدمی چه شکلی باید بپذیرد؟ عنصر مشترک و لایتغیری که در جوف طبیعت انسان و در ذات طبع بشر نهاده شده و در همه افراد بشر یکسان می‌باشد، چیست و هر چند عادت و قوانین موضوعه و رسوم و قراردادها - که آن را طبیعت ثانوی می‌نامیم - به شکل لفافه و جلدی بر سطح طبیعت اصلی و لایتغیر انسان قرار گرفته ولی در وجود آن عنصر لایتغیر شک و تردیدی نیست.^۲

همان‌گونه که گفتیم، اصول حقوق طبیعی انسان‌ها در مغزهای متفکرین نفوذ داشته و قوانین و فرهنگ بشری در طول تاریخ با توجیه ادیان الهی تأثیر قطعی داشته که ذیلاً به نام چند تن از رشدیافتگان و نمونه‌ای از قوانین قابل استناد بشری اشاره می‌رود:

یک- ذوالقرنین

بنا بر تحقیقات علامه محقق سید محمد حسین طباطبایی در جلد ۱۳ تفسیر المیزان، در تفسیر آیه ۸۳ از سوره الکهف، ذوالقرنین که از مردان الهی و تکامل یافته بود، به کورش تطبیق شده است. گفته شده است: «کورش (۵۶۰ ق م) در حکومت و سلطنت خود، فرامین یا منشوری را رسماً اعلام کرد که مقداری قابل توجه حقوق و آزادی‌های بشری را در خود نهفته دارد».^۳

گزنفون (Xenophanes) درباره کورش چنین می‌گوید: «او توانست دل‌های مردمان و ملل را طوری رو به خود کند که همه می‌خواستند جز اراده او چیزی بر آن‌ها حکومت نکند.» مطابق عبارتی که از گزنفون نقل کردیم، استنباط می‌شود این شخص حقوق و آزادی‌های

۱- تاریخ فلسفه سیاسی، جرج سابین، ترجمه و تألیف بهاء‌الدین بازارگاد، ج ۱ / ۷۹ - ۷۷.

۲- ایران باستان، حسن پیرنیا، ج ۱ / ۴۷۷.

۳- همان / ۷۵ و ۷۶.